

پیکار خلق ضمیمه

برخی مشاهدات عینی در کردستان

۲۴

گروه انقلابیون مارکسیست لنینیست



نامه زیر مشاهدات عینی یک رفیق از جریان حمله به مهاباد میباشد که از جمله بدست ما رسیده است. ما برخی از نکات آنرا که جنبه علنی ندارد حذف کرده و بدون اینکه بخواهیم تمام مواضع آنرا تأیید کنیم آنرا منتشر مینمائیم.



این نوشته بر اساس برخورد نزدیک و عینی با بعضی از مسائل امروزی کردستان میباشد. زمان برخورد ها از سه روز قبل از تصرف مهاباد تا سه روز بعد از آن میباشد. نکتهای که لازم است حتماً در نظر گرفت اینست که برخورد عینی من بیشتر در منطقه مهاباد و حومه میباشد که در آن زمان تقریباً بطور کامل در دست "دمکراتها" بوده و حال آنکه نیروهای انقلابی سازمان انقلابی زحمتکش کردستان ایران و جمعیتها بیشتر به مناطق جنوب کردستان مانند سنندج، مریوان، سقز و بخصوص بانه رفته بودند و بیشتر آن مناطق در دست آنها است (البته در زمینه سیاسی)

کنار پاسگاه پلیس راه میاندوآب به مهاباد در محوطه وسیعی بطور پراکنده تعداد زیادی تانک، تیر باره، زره پیش و نفر برآمده بودند. مسافری تماماً با زرسی میشدند و کهی جلو تراز ما یکی از دختران کرد را که تعدادی ژ-۳ و کلت از میاندوآب بطرف مهاباد میرود دستگیر کرده و جلو پاسگاه مشغول جر و بحث بودند. حدود ده کیلومتر آنطرفتر یعنی تقریباً ۱۵ کیلومتری میاندوآب - مهاباد جاده در اختیار پیشمرگان کرد (حزب دمکرات) بود. آنها ضمن بازجویی وقتی فهمیدند ما کرد نیستیم بسیار کجگو و شده و ما را پیش سرپرستان بردند. او پس از پرس و جوی بسیار وقتی فهمید که ما فارسهاستیم که بکشد کرد ها میرویم بسیار خوشحال شد و با ما رویوسی کرد. او سواد نداشت، جوانی را صدا کرد و به کردی چیزهایی گفت و آن جوان توت سپینامه را بیک یکی از پیشمرگان داد. در همین حال یک دهقان مسلح بیه کلانشینک، هفت تیر و نارنجک بزبان فارسی شکسته برای ما توضیح میداد که ما کرد ها برادر رکن نیستیم، ما آزادی میخواهیم. سپس همه آنها با ما رویوسی کرده و ما را همراه همان پیشمرگ نامه بدست، روانه مهاباد کردند.

(ما و نفر بودیم و به آنها گفتیم که با جمعیت مهاباد کار داریم)* از اینجا بعد در دست مردم مسلح بود که تحت رهبری حزب دمکرات بودند. اگر چه همگی هم از حزب پیروی نمیکردند. در مهاباد ما را به کمیته نظامی حزب بردند. در بین راه در خیابان یکی از دانشجویان مبارز کرد را دیدیم و او هم همراه ما آمد و بدمکراتها توضیح میداد که من اینجا را میشناسم و... در شهر اکثر مردم مسلح به کلانشینک و ژ-۳، بزنو، ام-۱ و یا حداقل کلت بودند. پس از ورود بدفتر کمیته نظامی با نگهبانان و مسئولین رویوسی و سلام و علیک کردیم جز با یک نفر که بسیار تر و تمیز و پاکیزه، عینکی و بابلاس کردی اغلاء و موهای سفید بود که معلوم شد رئیس کمیته نظامی میباشد. این شخص تنها به سلام ما، بلکه به سلام دهقان پیشمرگی که از بین راه همراه ما آمده بود و نامه را باو تسلیم کرد جواب نداد. پس از خواندن نامه بیه معاونش (که بیشتر شبیه نوکرش یا او رفتار میکرد) چیزی گفت و باطابق دیگر رفت. دانشجوی کرد بما توضیح داد که این شخص کریم حسامی رئیس کمیته نظامی میباشد (همان کسی که صلحانه بیک اتحادیه دهقانی بحرم تقسیم

زمینهای یک فئودال کرد، حمله کرده بود و همچنین در سخنرانی در پیرا - ندره گفته بود که قیاده موقت هم کرد و هم برادران ما هستند و مردم بااد و فریاد، سخنرانی را بهم ریخته، او را هو کرده و دفتر حزب را در پیرا ندره بهم ریخته و تعطیل کرده بودند (یکاه قبل) او اخیراً ضمن سخنرانی در مهاباد گفته بود که اگر رژیم به مهاباد حمله کند ما اینجا را به یک "استالین - گراد" دیگر تبدیل میکنیم کآن جز فریب مردم چیز دیگری نبود، خلاصه پس از مدتی اسم ما را نوشته و ما را رها کردند که آزادانه در شهر هر کجا که میخواهیم برویم. البته مردم شهر مدام ما را تعقیب میکردند. فکر میکردند ما "پاسداریم" و تا زمانیکه ما هر کدام لباس کردی نخریدیم و نیوشیدیم همینطور بود. قرار بود که روز بعد ما را به بانه بفرستند. چون نیروهای انقلابی همه در بانه جمع بودند جوانان آموزشهای کوتاه مدت جنگی میدیدند. منتها روز بعد تلفن زدند که کسی را نفرستید مگر آنکه اسلحه داشته باشد ولی ما اسلحه نداشتیم. وقتی که به میان مردم میرفتیم هر کس چیزی میخواند بخصوص بقدر زیادی اعلامیه شاخه کردستان چربکها و مقداری اعلامیه سازمان انقلابی زحمتکش کردستان ایران. وقتی که بدفتر جمعیت رفیق اکثر افراد معروف و شناخته شده بطرفهای بانه، سردشت، سقز و... رفته بودند و بیشتر سیمیا - تنها مانده بودند. آنها انتظار اسلحه و بخصوص فشنگ بسیار در ضعیف بودند وقتی روز بعد با یکی از رفقای سازمان انقلابی زحمتکش کردستان ایران در مورد اینکه بعضی از نیروهای انقلابی در طهران امکان ساختن اسلحه و فشنگ را دارند و اینکه اگر شما اینجا امکانات را فراهم کنید میتوان یک تیم ساین منظور بفرستند، صحبت کردم، باورش نمیشد و میگفت حتماً میتوانیم امکانات را فراهم کنیم. منتها چون من در این مورد صلاحیت ندارم و رهبری سازمان با تصمیم گیر همان شب بطرف بانه رفت تا موضوع را با آنها در میان بگذارد. در آنجا هر کس میخواست بماند یا میبایستی اسلحه داشته باشد و یا از آن محلی بلد باشد که سر بار نیروهای انقلابی نکرده، یا اینکه مثلاً از توانایی ویژه ای برخوردار بوده و سازمان انقلابی زحمتکش کردستان هم او را بشناخت تا او را حفظ و مخفی نماید. و ما چنین نبودیم. در این زمان رژیم بوکان راهم متصرف شده، به پیرا ندره حمله کرده و از هر طرف بسمت مهاباد در حرکت بود. توده های مردم شبانه روز در خیابان بودند و با هم بحث میکردند. در یک مورد سه نفر از بازاریهای معروف و حاجی با یکی از رفقای کرد ما و خود ما مشغول بحث بودند. یکی از آنها میگفت تقصیر شماست که چپ روی میکنید و اتحاد مردم کردستان را بهم میزنید. هی میگوئید فئودال، دهقان، کارگر، سرمایه دار، کُرْد، کُرْد است و متحد. او میگفت اگر شما هم با حزب دمکرات یکی شوید بهتر میتوانید مقاومت کنید نه مردم را بجان هم میگیرند ازید. آن ستن می گفتند همین فئودال - لها فرد اباید شما را در خانه نشان مخفی کنند، همچون و ران گذشته. خلاصه آنها حزب دمکرات را ابیدال میدانستند و اینچنین موضعی از منشا و موقعیت طبقاتی آنها بر میخواست. همه جا مردم که میفهمیدند ما فارس هستیم می گفتند چرا شما ها هم شروع نمیکند. نمیدانید پس از سرکوبی کرد ها همه شما را همچنان بخصوص در مورد ترکمن صحرایمیرسیدند. ترکمنها چرا شروع نیکند؟ فردا دیگر خیلی دیر است. تمام در و دیوار شهر پر بود از عکس شیخ عزالدین حسینی، شعارهای کمونیستی و بعضی جاهاد رود بر مارکس، انگلس، لنین، استالین و ماوو. مرگ بر خمینی هم فراوان بود (درست باندازه "توکیر کمونیست" در مهاباد) یک شب قبل از شروع حمله، حزب دمکرات و جمعیت... وعده داد که در خطر ازاد جلدی در اینستقل ازاد را بیا می گفتند نباید مقاومت کنیم تا ارتش کردتان بکشد جمعیت و... مخالف بودند و حزب دمکرات بطور ضمنی پشتیبانی

میکرد. در همان شب جمعی کسبی را نزد حزب فرستاد و تقاضای فتنه‌سنگ کلاشینکف نمود. و کریم حسامی جواب داد خود مان احتیاج داریم. در همان شب کریم حسامی با حزب در شهر میبکشت و مردم را به عدم مقاومت دعوت میکرد (با بلند گو) او در خواست میکرد که اسلحه هایتان را تحویل حزب بدهید و مقاومت نکنید که بعباده هست. بگذا بگذر مسلح باو چیزی گفت و رفیق ما ترجمه کرد که بگوید آقای حسامی شما کریم حسامی هستید اینجا به سه استالینگراد دوم تبدیل کنید؟ حسامی جوابی نداد و رفت. این مرد نفت فروش دور کرد بود. در آن شب مردم دسته دسته بیرون خانه ها جمع شده و بحث میکردند. رفیق ما میگفت آنها میگویند میخواهیم تسلیم شویم ولی نمی دانیم چکار کنیم. این چندین بار بود که توده ها از رهبران خود جلسه افتاده بودند. جمعیت حدود ۲۰ نفری مسلح داشت ولی اولاً آنطور کلازم است با مردم رابطه ارگانیک نداشت ثانیاً همایشان هم کم بود. مردم سرگردان بودند و این در حالی بود که راد یوی مهاباد بشهری که در دست مردم بود و رژیم در تارک حمله بآن و مردم آنچنین تشنه رهنمون و سازماندهی می شد. بله در چنین موقعیتی راد یوی مهابادگاه برنامه مستقیم راد یوی مرکز را پیش میکرد و گاه خیزلانی توده از آن حال آنکه یک نیروی انقلابی با استفاده از آن می توانست تنها به مهاباد، بلکه به کردستان هم رهنمون و آموزش دهد. ولی برای چندین بار افسوس. در تمام این مدت رفقای هاشم در فکر و طرح نقشه بودند که از جبهه راهی از شهر بیرون برویم. چند نفر اصرار که زبان عمل نمیدانند که اسلحه حتی برای دفاع از خود هم ندارند. در همین حال حمله فاش نتوانما شیع شد و تا صبح ضمن شکستن دیوار صوتی برای تضعیف روحیه مردم و بیمارانی تپه های استراتژیک دور شهر حتی مانع خوابیدن مردم هم کردید. صبح فاتحهها بیشتر باین آمده و دور و بر شهر و یادگان و تانکها را برکار و راکت و همچنین جبهه های شیع به میبستند. کم کم از دروازه های شمالی صدای کلوله: توپ بگویند میرسد. مردم مسلح جمعیت و طبق اخبار تأیید نشده پیشمرگانی که از دستور حزب بیروی نگرفته بودند چنانا مقاومت میکردند. رهبران حزب همان شب کریخته بودند. فاشولو که طبق خبر راد یوی سکو همان شب وارد سکو شده حسامی و بلوریان معلوم نمیکرد بکار رفتند. ماهم که طبق معمول از توده ها جدا بودیم.

حدود ظهر که یکرا از آن طرف شهرده ایگرکارتوپ بدستی یکوش می رسید و یادگان در شعله میسوزد ماکد رفتههای خود راهی رانیافته بود بهطور خود بخود میهرای مردم دیگر اطراف جنوب شرقی شهر از زیر کارتوپ بیرون زد بیود ست خالی حرکت کردیم. چندین کرد راهبر ابراهمنائی و بلندچی هر اصدور بردیم. البته ای میخواستیم بطرف شانسور شدت برویم که در یوکت باندجاها و مخصوص باهم حمله شد و ما کرامت خواهیم با آنها برویم که هفتاد میبکشد و ارتش دور تارما با آنها میرسد. در ضمن در مهاباد اصل بنزین نبود و اکثر آبیاد میبکشد و آنطرف می رفتند. خلاصه ترسید بهرند چند نفر با طراف آب با استقبال ما می آمدند و بازو مارا به کلبه های خود می بردند و تان و تان و دست و دوز و گرو. بر ابراهمنائی آوردند. آنها میبکشد کاکسر خواهی بدمانند ماها همشماراد خانه خود نگه میداریم و اصرار میکردند که حد اقل چند روز بمانیم. ولی ما میخواستیم بهطور اعلی خود را بیشتر بیکان برسانیم. در اکثر نقاط در و تارما اصل با تلویس انتخاباختن ما شروعی کرد بدبختی را در سه حسینی. مبلغین سازمان انقلابی رجمتکسان کردستان ایران در خیلی ازدهات تبلیغ کرد و میبکشد در چندین بجاکس فواید سلطانی و اینکه اوسپترین حامی و دست کرد ها بودند راد یوی بد. البته بعضی از دهات همچون مکرکات حضور داشت و در یک مورد با سکو هم حضور داشتند مگر تاپه ولی بنظر من بهر بخود به مسئله مکرکات باید و مسلط و در نظر گرفت: اول آنکه توده ها بیشتر بتسلط سابقه تاریخی (آبشانی) و امکان بدست آوردن اسلحه و مهمات بطرف حزب میروند. و دوم اینکه اصولاً توده های دهاتی تاحد و بی خصوص و مقاطعی مثل فرار رهبران سیاستها و احوال خود را بکار میبرند و بطور کامل تحت رهبری حزب نیستند. لذا بنظر من تا کنیک سازمان انقلابی رجمتکسان کردستان ایران را نگه میخواست باید حزب نزدیک باشد و در عمل سیاستهایش را فاش کند تا کنیک درست است. بطور کلی و بویجهای ما و نفوذ توده های عشق این سازمان اگر در زمینه های سیاسی و تشکیلاتی و تکنیکی به آن کمک شود و مخصوص امروز این انتخابت مجد در رهبران حزب مکرکات آیند و اوسپترین ارد.

در یکد هی کتسب راد خانه یکنزد هغان یو بدیم. این زن از شنیدن خبر حمله ما با واینگمکن است و بارما سگادر مستقر شود کریمیکرد. رفیق کرد ما می گفت که او میگوید قبلاً مالک زمینتانی ملازم میا سگاهر سال یک سو محصول ویول کره و روغن و ... و ... را را میگرفت خودش در تهر در نزدیکی میگردد و سالی یکد و بارما به نامیاد. این زن میگفت پس از آنکجا سگامدست مردم افتاد بدیکر ارباب ند ارسو آزادیم. دیگر بجهما همگرسنتمیمانند. اوسپند از اینکه و بارما کتیکر کرد در پیشان بود. وقتی رفیق کرد ما گفت که انقلابیون در همین دهات هستند کمک کنید تا بامد بکریمان ورود اربابا شوم. این زن با مالک خود خانی میگفت حاضر کلاما را بغیر شو باینل آنها سپسیر زکم اسلحه میبکشد ولی گفت که ارباب اید ارباب در و بار میگردد. وقتی که نصف شب ما حرکت کردیم یو بد و بار میزبان محلی ما را بمقتد سات قسید ا کماز هتم برگردیم و مالک و نوکرانش را بکشم. اوسپسیر زکش را بید اید اید و با و کت تار سید به د صعدی و سفارش کرد در و باره ما با آنها هاشان در آن ده کهد و ۷-۸ ساعت با ما میباید. در تمام دهات مسیر و صحت مردم از مقاومت بود و ریدند در دهگا با تاجع میباید سچرا اشراف و ترکمدها مخصوص ترکمنها هم شروع می کنند مگر آنها مالکند اشتها ند و مگر دلت مخالف مالکها می آنهاست؟ در هیچیک از مالکین دهات ارتش نیامد میود واصلاً از یوگا خارج نشد میود. تارید یوگان هرتب مورد حمله قرار می گرفت. در چند حاطرف اربان سازمان انقلابی رجمتکسان کردستان ایران در دهات با ما برخورد کردند. آنها تبلیغ می کنند و درجه آمادگی مردم به چشم فروق العاده زیاد است. آخر ما را بید ز بکیها یوگان رساندند در آن جانب را بمصحب آوردیم. دهگان می گفتند که هاشان تفصیر چند سمراید اراست کارش وارد یوگا شد. آنها از این افراد بسیار متفرعونند و معتقدند که این سمراید اربان (شن نغز حاجی معروف) انقلابیون را به "یاسد اربان" معرفی کرده اند و در همان شب در خانه معروفترین حاجی شهر تارنجک انداختند. آنها تمام اخبار را در منطقه در اختیار داشتند حتی آنها می گفتند که راد یو سکو کت فاشلو آنجا است. آنها از این مورد خیلی ناراحت و متفرعونند. آنها همه دافیتی زاد برانیم "جاش" معرفی می کردند. می گفتند مگر سمرایا برسد و بارما سگامینیموناندهات دامتسفرشود. همان شب به یوگان حمله شد میود وضع ارتش و سپاه "یاسد اربان" و در شهر را محاصره کرد میود و سخت کنترل میکردند. ولی کرد ها بویسله مانین ها میجی ما را از پیچ و خم های ون نگه "یاسد اربان" یا ارتش رجمتکسم در قلف یوگان پیدا کردند در مواضع بودند تا تاسینی سوس ما بطرف سیاند و آب حرکت کرد میو اوقت دنبال کارشان رفتند!

تا بوجه مسائل فوق و موارد پیشمارد بکری کماؤ فاق بد بد نشان نشدیم. تا بوجه ما آمادگی در خلو کرد. تا بوجه مسلح بودن این خلق. تا بوجه آنکه رجمتکسان بر اید می هر چند کلاً تا طعم حاکمیت خود آزاد یو اچیدند هاند. تا بوجه متفرعون تبلیغ و ترویج روبروهای انقلابی. علیرغم ضعفهای شخص آنها و خصوص تا بوجه موقعیت و وضعگیری غزالد بن حسینی، که در آخرین سخنرانی اش حزب د مکرکات را قبل از تسلیم گوید بوقلمند استیضاح میبکشد و به ضرورت تسلیم و تسلیع و مخفی شدن نکند که تا بوجه فقر و خلو کرد و بخصوص نسبت به "یاسد اربان" تا بوجه بیشتر اها و ضعفهای اش رزمی کردستان پسبختی تسلیم خواهد شد. بدستی که میگوید در هر حال سبب است و اگر ما بتوانیم به تفاضات رزمی مغزانی و بواسط سوسال د مکرکات این مرحله خود را با بخشی نایب برای اید همیو خصوص اگر بکس سازمان انقلابی رجمتکسان کردستان ایران و بخصوص در زمینه های سیاسی و تکنیکی و بشانیم. اگر تو سگاری کیمیک خلو کرد از روی اخبار اسلحه را زمین نگارد. مطمئن باشیم که نه تنها از سگاسی تسلیمی شود بلکه مصطفی سرخ همی تواند بد لدر کرد و رگرو در ک و قمل بواسط سوسال د مکرکات مارکست. لنینیستباد را بن حمله میباند بخاطر آورد که هاشان و یو سوط اخبارر سگادر رتظا هرات یوگان ۳ "یاسد اربان" کشندند. یوگان کهدیم بیرواست تحت حاکمیت ارتش و "یاسد اربان" میباند. رفقا این لغمه ای بگویی این رزمیش از بد بزرگ است فرصت ندیم مگر فرصت آتو کشند که رگرو میبلعد. پیش سوسی بد لدر کردستان بگروستان ۶۰.

* جمعیتها ارگان علی سازمان انقلابی رجمتکسان کردستان ایران هستند.

